

مشغولم و بجزش امید دارم و از عقوبتش
ترسناکم و الذون بیکه است گفت اگر من از خزان
نمایم چنین بترسیدم که تو از سلطان از جمله قتل
بودی و بدیدم زکات رسیدی
که بودی از امید راحت و رنج پای در و پیش بر ملک
راشکنا و امید او غمناور و سینه اش خاک از ستودن
بودی و ز وزیر از خوارتر رسیدی و همان
که ملک ملک بودی حکایت پادشاهی کشتن
بی کنایه فرمان داد که ای ملک بگو چه شتم که
تراست بر من آزار خود می جوئی گفت چگونه گفت
این عقوبت بر من یک نفس بیدارید و نه آن بر
تو جاودید تا بدیت دوران بقا جو باد و ما که زشت
تبی و هوشی و زشت و زبیا بگذاشت پذیرا شد
شکر که ستم بر ما کرد در گردن او جانم بر ما بگذاشت

از جمله حدیثان
ی بودی
از جمله حدیثان
ی بودی
از جمله حدیثان
ی بودی
از جمله حدیثان
ی بودی

حکایت وزیران نوشیروان در مهی از معالجه
ملک انزلیت ملی که در هر کس از ایشان دیگر را پی
همی زدند و ملک هم چنین تدبیر انزلیت چیکه
پوزو جهم را رای ملک اختیار آمد وزیران در نهایت
گفتند رای ملک را چه فرمودید یکی بر فکر چندین حکیم
گفت و بموجب آنک انجام کار معلوم نیست و رای
ملکان در مشیت کی جواب آید بعزت متابعت
او از معاقبت این باشم شعر خلاق رای
سلطان رای حسین بخون خویش باشد دست
شستن که در روز را گوید شبت این
بیاید گفتن اینکه ماه و سپهرین حکایت یکی از
وزیران بر زیر دستان رحمت آوردی و اصلاح ملکان
نرا بخیر توسط کردی اتفاقا بخت ملک گرفتار آورد

از جمله حدیثان
ی بودی
از جمله حدیثان
ی بودی
از جمله حدیثان
ی بودی
از جمله حدیثان
ی بودی

Copyright © King Saud University